



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۷۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۰۷۱۹۸۸۸۰۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۲۳-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharhdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۴۸ آذان مغرب ۱۷:۱۹ آذان صبح فردا ۵:۱۱ طلوع آفتاب ۶:۳۷

درام‌های تلفنی

رازپایانه



● **سوسن مقصودلو**

- منزل خاتم الهامی؟
- بفرمایید.
- رویا خلودم؟
- بعله خودم هستم.
- رویا جان من رازپایانه هستم از بندرعباس.
- رازپایانه علومی؟
- بعله خوب شناختی.
- بعد این همه سال چه عجب یاد ما کردی دخت‌بندری؟
- همیشه به یادتون هستم. خاشی؟
- به لطف تو؛ این سال‌ها کجا بودی؟
- بی شوهرداری و بچه‌داری.
- اصلا چی شد پهو غیبت زد؟
- قصه‌اش مفصله. یادته اون سال‌ها به تئاتر کارگردانی کردم از بوجین لوئیل.
- بعله که یادمه چه کار خوبی بود.
- اون پسر منتقده که لاغر و بلند بود را یادته؟
- به چیزایی یادم میاد.
- به نقد نوشت. صد تا انگ به تئاتر ما زد.
- چی میگی؟
- اینجوا و اونجا اینقدر واسم زد که بعد اون هر چی کار پیشنهاد می‌دادم قبول نمی‌کردن.
- شوخی می‌کنی؟
- تا آخر به خودم گفتم؛ «بی چی ووستادی؟» از تهران رفتم.
- چه ماجرابی.
- خونوامد دایم بهم سرگرفت می‌زدن: «این‌همه وقت تلف کردی. آخر هم به کار کردی بدردخو»! مسامرم مرتب می‌گفت: کی اتای پهلوما؟
- تو هم به حرف مادرت گوش کردی؛ برگشتی بندرعباس.
- بعد هم به حرف او با یکی از پسرای فامیل ازواج کردم و بندر موندگار شدم.
- مبارک که بچه ما داری؟
- سه تا. دویسر و یک دختر.
- چه خوب. حالا چه کار می‌کنی؟
- یه آقای دیروز زنگ زد به من از مجله «نمایش» گفت می‌خواد درباره اونیل گزارش تهیه کنه؛ با منم می‌خواد مصاحبه کنه.
- خوبه بعد این همه سال یادشه.
- آره خیلی از تئاتر ما تعریف می‌کرد.
- تو چی گفتی؟
- گفتم قبول فقط بقیه گروه هم باید بیان.
- گروه؟ شهرزاد که رفته آمریکا. حسن فوت کرده فقط جواد هنوز کار می‌کنه.
- بچه‌ها حسن؛ تو از جواد شماره داری؟
- برات پیدا می‌کنم.
- قوربون دستت.
- به این بهانه یه چند روزی می‌بینمت. کی اتای پهلوما؟
- ای‌شاه! قصد دارم بیهام تهران مقیم بشم.
- پس شهر و بچه‌ها؟
- بچه‌ها رفتم بی خودشان. شهرهم هم فوت کرد.
- .. پس حالا تو تنهایی؟
- بعله- این همه سال هوش به تئاتر و بازی فکر می‌کردم. این آقائه که زنگ زد عین پیرک رفته به آسمون.
- عین چی؟
- پروانه. راستی اون که برای تئاتر من زد چه می‌کنه؟
- شنیدم بورس گرفته؛ رفت دکتر بخونه.
- برای معالجه تئاتر من لازم به دکتر گرفتن نبود.
- لابد برنلمه‌اش اینه که تئاترهای دیگر را هم معالجه کنه.
- تو هنوز مثل سابق بامزای. تهران خیلی خوبه. پر از تئاتر و فیلم و جشنواره.
- ای..
- اکه بیام تهران سالی هفت؛ هشتا تئاتر کار می‌کنم. به تو هم نقش می‌دم. دوست داری بازی کنی؟
- از من گذشته تو باید با جونا کار کنی.
- آره فکر خوبیه. پس تلفن جواد بادت نره.
- حتما.
- به عزیزون سلام برسون.

شرق

روزنامه

دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۹۲ ۷ محرم ۱۴۳۴ ۱۱ نوامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم - شماره ۱۸۷۹ - ۱۶صفحه

برداشت آخر

گزارش «شرق» از سایت «نذری‌باب»

«قیمه» یابی با یک کلیک!



● **سعید برآبادی**

داستان ما داستان «موزه» و «گنج‌باب» است. آنقدر که تبلیغ گنج‌باب این‌ور و آن‌ور می‌بینم هیچ خبری از تبلیغ موزه‌ها که اصلی‌ترین نگه‌دارنده‌های همان گنج‌ها هستند، نیست. حالا این داستان را می‌شود همین‌جا هم دید، یک سایت کوچک و نقلی، اما کامل و مجهز برای پیدا کردن «نذری‌های» ماه محرم! باورش هم خیلی سخت نیست، یک راهنما با نقشه دقیق و منو و این توضیح که در فلان روز محرم، در فلان محله تهران، چه غذایی نذر می‌شود. از قیمه و حلیم و باقالی‌پلو با گوشت گرفته تا شله‌زرد و کاجی و شربت! Nazriyab.com امسال دومین سالی است که فعال شده و به‌همین دلیل مو لای‌درز آدرس‌هایی که دارد نمی‌رود! این را داوود مظفری که یکی از طراحان سایت است به «شرق» می‌گوید، او که خودش تجربه کار طراحی سایت را دارد، ایده اولیه این سایت را ظرف چند دقیقه با دوستش، آرمان طاهریان که او هم یک طراح سایت است، مطرح می‌کند و حاصل کار می‌شود سایت «نذری‌باب». یک سایت شست‌ورفته بر پایه «گوگل‌مپ» با همه جزئیات نذری‌های تهران، اصفهان و مشهد از روز اول محرم تا پایان ماه صفر. پس از طراحی، سایت به شبکه‌های اجتماعی معرفی می‌شود، نزدیکی‌های محرم است و استقبال آنقدر بالا می‌رود که تا یک‌میلیون نفر از این سایت در سال گذشته بازدید می‌کنند. اما در داخل سایت نذری‌باب، چیزهای عجیبی دیده می‌شود که شاید اگر این سایت نبود، دست‌رسی به این میزان اطلاعات واقعاً سخت می‌شد. در حال حاضر برای محرم امسال، در سایت نذری‌باب، ۱۴۹ آدرس نذری در شهر تهران ثبت‌شده و جالب

آکادمی

بینندگان، سر دوراهی راه یا چاه

بابک زمانی . متخصص مغزو اعصاب

رسانه ملی.

تاوقتی چند شاهد موفق تأیید نکرده بودند باورم نمی‌شد که ممکن است در رسانه ملی، آن هم نه در شبکه‌های دور بلکه در شبکه اول سیما، بدون اعلام تبلیغاتی، در یکی از برنامه‌هایی که قاعدتاً خود سیما اسپانسر یا متولی آن است، آن هم در میانه برنامه، رپورتاژ آگهی در زمینه پزشکی پخش شده باشد! اما گویا متأسفانه چنین عرفایی رخ زده است! گاه تصور می‌کنی ۲ ضربدر ۲ یک فرمول ریاضی بسیار پیچیده است که باید صحت آن را به اثبات رساند و هیچ چیز فی‌الواقع در ناک‌تر از تلاش برای اثبات این فرمول نیست! اما ظاهراً چاره دیگری وجود ندارد. مسوولیت آنچه از شبکه‌های سراسری پخش می‌شود با اسپانسر آن یعنی دولت است و تاج از چارچوب آگهی‌های تبلیغاتی هر مطلبی قاعدتاً اصولی است و به جهت تنویر افکار عمومی پخش می‌شود و به جهت ملی‌بودن این رسانه باید در جهت منافع ملی باشد و بنابراین قابل خرید و فروش نیست. وقتی یک برنامه دادی تبدیل به رپورتاژ آگهی می‌شود، بدون آنکه اعلامی در این جهت صورت گرفته شود، تعداد اصولی که زیر پا گذاشته شده‌اند و شدت تخلفی از این اصول دارای ابعاد است! این رویودار را باور نکردنی می‌کند. اولاً تبلیغات پزشکی حتی در خارج از چارچوب رسانه ملی دارای ضوابطی است که سازمان‌های مربوطه به‌خصوص نظام پزشکی نسبت به آنها از گذشته‌های دور بسیار حساس بوده و قاعدتاً هستند؛ نمونه مشخص این ضوابط شکل و اندازه تابلوهای پزشکان است. پزشکان حق ندارند از چارچوب رنگی غیر از این برای مطب خود برگزینند یا در هر نوشته‌ای استفاده کنند. ثانیاً کلیه محققان و استادان علوم پزشکی در تمام دنیا به‌خصوص اروپا و آمریکا قانوناً موظفند حتی در یک کلاس ساده و در یک گردهمایی علمی کوچک، هم قبل از شروع صحبت کلیه ارتباطات اقتصادی تحقیقات خود را با شرکت‌های اقتصادی آشکارا اعلام کنند؛ چه برسد به تبلیغات پزشکی در یک

پیام کوتاه

۳۰۰۰۴۶۹۹

الو شرق

۸۸۶۴۰۲۶۰

sharghline@sharhdaily.ir

استعداد



کتاب تازه احمد غلامی منتشر شد



شرق: «من یک‌شبه صاحب سه‌جنازه شدم، مشروطه، مادرم بود که زودتر از باردم و زنش مرد». دومین رمان کوتاه احمد غلامی با عنوان «این وصله‌ها به من می‌چسبید» اینطور آغاز می‌شود. این رمان روایت سفر است. این رمان، گرچه به‌دلیل نوع روایت و فضاهای آن نسبت به دیگر آثار نویسنده‌اش متفاوت است، اما در این کتاب نیز احمد غلامی، مانند دیگر داستان‌هایش تجربه روزنامه‌نگاری را با داستان، خیال و واقعیت درمی‌آمیزد تا روایتی از روزگار ما بسازد. این رمان در انتشارات نیلوفر چاپ شده است.



کارتون خواب

وارونگی هوا در پایتخت



● **نازنین جمشیدی**

nana.jamshidi@gmail.com



تولدِ دیگر

به بهانه زادروز «ایوان تورگینف»

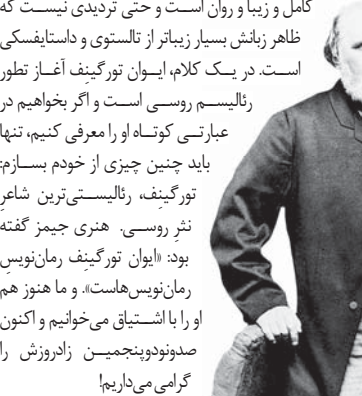
زایش دیالکتیک تردید!



● **حمیدرضا آفتاب‌رآب**

روزهای نخست نوامبر و صدهای لـرزان زایش ایوان؛ مسلخی از پنج‌هایی برآمده از خاک. و بعد روزهایی آمد که ایوان از شکار برمی‌گشت و بر کاغذها می‌دوید و بعد در راستای یک کوه‌بافتی عمیق کاغذها را شیار می‌داد و سگش از پی می‌دوید و بعد خودش هم بی چهره‌اش را به کاغذ شیار می‌داد و سگ که بوی شکار را می‌شنید و می‌ایستاد، ایوان، خسته از میان شیار زمان در جست‌وجوی یک نیروی تنهای دیگر، اشکش تمام می‌شد. آخر این ایوان تورگینف را باید پیش از هر چیز به‌منابه یک مختصات فرهنگی به خاطر سپرد، تا یک نویسنده. تورگینف در عرصه ادبیات البته که به ابعاد تالستوی و داستایفسکی و گوگل نیست، اما جایگاه معین و همیشگی تاریخی خود را دارد و خواهد داشت؛ از معدود نویسندگان روسی که حتی در زمان خودش نیز در اروپا خیلی خوب شناخته‌شده بود. بهترین آثارش اثری تردید همان مجموعه اولیه - داستان‌های «یادداشت‌های یک شکارچی» - است و البته رمان «بدان و فرزندان» و برخی شعرهای منشور از آخرین کارهایش. اما در این میان مشهورترین کنایش تا به امروز همان «بدان و فرزندان» است؛ اثری که در زمان خود به‌سرعت به پدیده‌ای کلاسیک تبدیل شد. تورگینف قصه‌گوی بی‌ظلمی است، روش‌شناس است به تعبیری، تک‌تک مور و ابزارهایش به‌نظر زنده و جاندارند و جالب است بدانیم تقریباً همیشه ارتباط تجربی مولف با این آثار، احساس می‌شود و البته با هر قهرمان این آثار واین بیش از همه یعنی اینکه آقای تورگینف قهرمانانش را به اندازه انسان‌هایی زنده و واقعی دوست می‌دارد. از آنها با چنان سبک و زبانی سخن می‌گوید که گویی دارد درباره یکی از نزدیکان و خویشانش حرف می‌زند و همین اتفاق هم می‌افتد. از رمان‌های «وردین» و «آشپانه اشرافی» گرفته تا «در آستانه» و رمان‌های متناخرتر، قهرمانانی اغلب جوان ظهور می‌کنند، نه همیشه

روسی یا نه همیشه با اندیشه‌هایی روسی؛ «آدم‌هایی زیادی!» انسانی که برای خود کار و مشغولیتی نمی‌یابد و مهم‌تر از همه اینکه تحولی را برای خود در وطنش متصور نیست. «آدم زیادی» تورگینف از مختصات مهم ادبیات روسی؛ شاعر است؛ چیزی مابین روشنفکر و انسانی با تحصیلاتی ابتدایی و شاید اصلاً بتوان گفت هنوز نه‌چندان روشنفکر، «سوزه‌ها» اغلب بر اساس تحولات پیوسته در دل انقلاباتی است که در حیات کشور به‌واقع می‌پیوندند؛ انتظار قریب‌الوقوع



از هر نظری ضرر

چرا سیاستمداران را صادرات غیر نفتی نمی‌کنیم؟



● **پوریا عالمی**

● (این یادداشت به سبک سرمقاله‌ها، یادداشت‌ها، تحلیل‌ها و تهرایی که به صورت روزانه صادر می‌شود نوشته شده است و هیچ کاربرد دیگری ندارد. اگر دقت کنید تلاش شده در این یادداشت اول خودمان را بزنیم و ویران کنیم بعد تر جهان شمول صادر کنیم تا کار جهان راست‌ورس شود. البته تهرایی ما اصلاً کاربرد نفوستنزی دارند، یعنی باید گناشتشان در فضای آزاد یا در یک فضای تخیلی دیگر که به‌نتیجه برسند)

همیشه می‌گویند ایران تاریخ و فرهنگ و هنر چندهزارساله‌دارد.

توی تاریخ اگر از کسی بپرسی، می‌گویند خسرو معتضد بزرگ‌ترین مورخ ایران است.

توی فرهنگ بپرسی، می‌گویند همه‌اش را فرنگی‌ها دزدیدند. از سرستون تخت جمشید و شمع حمام فین کاشان و اصغر فرهادی (که همه را فرانسه بلند کرده و داره پشش را می‌دهد)، تا همین خاوری بانکمرکزی که (کالادایی‌ها بلندش کردند) و براش تله گذاشتند برود بغل سلین دیون و همسایشان شود و اینطوری هم فرار مغزها شود هم پول مملکت را برآرد و ببرد.

توی هنر بپرسی، حتما می‌گویند اخراجی‌ها نه هنر است که اینطور برای تماشاایش صف کشیده‌اند صفی که فرانسوی‌ها حاضر بودند بایش پول بدهند تا ایران قبول کند صف را به‌عنوان صارتات غیرنفتی بفروشند فرانسه تا جلوی موزه لوور بکشند.

اگر هم خیلی بفرور بخواهیم مثال بیآوریم از کمال‌الملک حرف می‌زنیم که اگر زنده می‌ماند الان فلسفه هنر را عوض کرده بود و چون داشت اینقدر طبیعی می‌کشید که ممکن بود آدم‌هاش از نقاشی‌ش بیایند بیرون، و فرنگی‌ها نمی‌دانستند باید چطور جلوش را بگیرند که به اینجا نرسد، سرش را از زیر آب کنند.

این از تاریخ و فرهنگ و هنر چندهزار ساله، ولی درباره سیاست، کسی چنین ادعایی ندارد که سیاست ما چندهزارسال قدمت دارد. اتفاقاً همه می‌گویند حاکمان و شاهان تاریخ این سرزمین هیچ‌کدام سیاستمدار نبوده‌اند و همه سرشان توی آندرونی و حرم‌سرای خودشان گرم بود.

حالا با این شکسته‌فکسی ناپایی، توی تاکسی و صف نان و «بی‌آرتی» و «مترو» و «فیس‌بوک» و ستون سرمقاله‌ها و ستون تلفن خوندندگان برخی روزنامه‌ها که به‌صورت آنلاین از این ستون به‌عنوان تویبتر استفاده می‌کنند و درباره ریزترین مسائل ایران و منطقه و جهان و کپکشان راهشیری نظر کارشناسی می‌دهند) فقط یک بحث جاری است. بحث سیاسی.

بحث سیاسی هم که می‌گویم یعنی تحلیل اصولا در یک نشست یا در یک پاراگراف این توانایی وجود دارد که مشکلات سیاسی داخلی و خارجی و خوانمیه و چی و چی حل‌وفصل شود. همه معتقدند راهکار اصلی را دارند و مساله ساده‌تر از این حرف‌هاست.

آدم فکری می‌شود اگر جای سیاستمداران با مردم عوض شود مشکل حل می‌شود که حل هم شد. یعنی هشت‌سال تجربه کردیم که جای سیاستمدارها با آدم‌های عادی عوض نشود، و دیدیم که واقعاً مشکل حل شد. حالا مشکل ما و منطقه نه، اما مشکل آن آدم‌ها حل شد و این خودش دستاورد بزرگی است چون همین که یکی مشکلس حل شود و آرزوهاش برآورده شود خودش یعنی پیشرفت. حالا بگیریم که حل مشکل او هزار مشکل برای دیگران درست کند. خوب، به هر حال ما باید هزینه پیشرفت کشور یا دولت‌مهرورزی را بپردازیم که بپردازیم.

بعد هم تا پیش از این، مساله ما مساله شلوارچین بود، از دیروز به‌فرانکس تغییر کرده.

مثلا همین کلفقنادهی فرانسه در خیابان انقلاب قرار است اسمش را بگذارد کالفقنادهی ظریف (فرانسه سابق).

با توی فیلم‌های خارجی قرار شده هر جارقنچ کپس وجود داشت، دوبله کنند فرچه رو بده دستش زمین رو بسابه لعنتی خیز ندند!

با توی فهرست کافه‌ها قرار است به جای قهوه فرانسوی بنویسند قهوه! ...] که کسی هم جرات نکند سفارش بدهد. با توجه به این تغییر موضع الان همه بالاکتبا هستند شلوارچین را درآوردند یا می‌توانند به‌صورت موازی در دو جبهه حرکت کنند و استراتژی قهوه و شلوارچین را همزمان پیش‌برند.

خب، دعوا سر این است که تاریخ و فرهنگ و هنر ایران چندهزار سال قدمت دارد؟ ما از خودونی بالاتریم می‌گیریم باید بی‌خیال فرهنگ و هنر شد. تاریخ ثبت کرده فرهنگ و هنر ما- فعلاً- خیلی حرفی برای گفتن ندارد. خوب چطور است جای سرمایه‌گذاری الکی و حیثومیسل پول نفت، برویم سر اصل مطلب و تبلیگر سیاسی و سیاستمدار به خارج صادر کنیم؟ ممکن است توی رده‌های بالای سیاست شانس زیادی نداشته باشیم، اما حتما با شرکت این دلاوران در بخش جدول و سرگرمی احتمالاً می‌توانیم مثال بیآوریم. این بود انشای من، بیخشد تحلیل من. آیا من را هم به عنوان تحلیلگر سیاسی و سیاستمدار محل، صادرات غیرنفتی می‌کنید؟ بله! ممنون گلم‌بابی.